بسم الله الرحمن الرحیم

القارعه

ما القارعه

و ما ادرک ما القارعه

یوم یکون الناس کالفراش المبثوث

و تکون الجبال کالعهن المنفوش

قارعه از قرع می آید به معنای کوبیدن. قارعه یعنی کوبنده

چیست آن کوبنده؟

چه چیز تو را آگاه کرد که آن کوبنده چیست؟

روزی که مردم همانند پروانه های پراکنده شده باشند

مبثوث از بثث به معنای پراکندگی

فراش به معنای فرش گسترده ای که پهنه ای را به خودش اختصاص دهد. و چون پروانه و ملخ با هم و دسته ای پرواز می کنند، به آنها فراش می گویند. اما حالا پروانه یا ملخ را به عهده ی سوره می گذاریم.

و روزی که کوه ها مانند پشم زده شده باشند . پشم رنگینی که زده شده باشند. چرا رنگین؟ چون خود کوه ها هم رنگین هستند

اما، امای تفصیل است. اما کسی که موازینش (جمع میزان است. چیزی که چیز دیگر را با آن وزن میکنند معیار و ترازو. چیزی که حکایت از جرم و قد و وزن و دما و ... می کند. وسیله ی سنجش)

پس او در یک زندگی راضی کننده است.

(راضیه، صفت عیشه است و نه صفت هو. چراکه راضیه است و نه راضی)

و اما کسی که میزان هایش سبک باشد، مادرش هاویه است. هاویه، از هوا می آید و به معنای سقوط. از اسامی جهنم است. چون کسی که به جهنم می رود به درجات پایین آن سقوط می کند.

تو چه میدانی هاویه چیست؟

آتشی سوزان است.

فضای سخن سوره:

این سوره از سوره هایی است که فضای سخنش را ابتدا اشاره نمی کند. برخی سوره ها همان اولش می گوید مانند ویل لکل همزه لمزه... الهکم التکاثر... ارایت الذی یکذب بالدین... اما در این سوره بحث القارعه است: آن حادثه ی کوبنده. چیست آن حادثه ی کوبنده. و تو چه میدانی آن حادثه ی کوبنده چیست. هنوز رابطه با فضای سخن در سوره دیده نشده است.

باید همگام با سوره حرکت کنیم. اگر سوره ای همان ابتدا فضای سخن را نگفته، نه به این معنا که خودتان فضای سخن را بیابید! بلکه یعنی با سوره همراه شوید. با ترتیب سوره جلو بروید.

کسی که این ترتیب را معیار قرار میدهند، هدایتشان به هدایت قرآنی نزدیکتر میشود. یعنی همگام با قرآن هدایت‌گری میکند.

هدف قرآن این بوده که ایجاد این ابهام پیش برود.

چه ربطی است بین کوبندگی آن روز و فهم مردم؟ در عین اینکه سیر بلاغی و ادبی خود را هم حفظ کرده است. آن حادثه ی کوبنده! نگفته: امروز میخوام براتون از یه حادثه ی کوبنده صحبت کنم!

همین طوری اذهان را از این حادثه ی کوبنده پر می کند، و بعد وارد میشود.

دو ویژگی مطرح می کند برایش و قارعه را باز می کند:

(بیان قرآن این است که در کمترین بیان، بیشترین ویژگی ها را مشخص می کند

در لایسخر قوم من قوم و نساء من نساء: خدا با همین دو تعبیر، همه ی این روابط را معین کرده است. در این دو تعبیر، اهم مسائل و روابط مشخص شده و همه ی انواع تمسخرها را شامل میشود. چه قوم به رجال چه رجال به رجال چه نساء به رجال چه....)

اما قبلش یک جمله میگوید: این قارعه هرچقدر هم توضیح داده شود، در وصف نگنجد. اینجاها خدا میگه ما ادراک القارعه. این برای نشان دادن بزرگی و اهمیت قارعه و سنگینی آن است.

یوم یکون الناس... وضعیت مردم در آن روز چگونه است؟ مانند پروانه یا ملخ هایی پراکنده شده هستند

و تکون الجبال... و کوه ها مانند پشم رنگین زده شده هستند

بعد میگوید در آن روز چه خواهد شد:

در آن روز انسان ها دو دسته میشوند:

من ثقلت موازینه

من خفت موازینه

کسی که موازینش سنگین باشد، کسی که موازینش سبک باشد

در همین نگاه اول فهمیدیم که اگر بخواهیم فضای سخن بفهمیم، به دو جمله بر میگردد:

من ثقلت موازینه

من خفت موازینه

چون این دو جمله از وضعیت کنونی فرد حکایت می کند. آنچه که رابطه ی بین آن فضا و فرد را برقرار کرده.

بعضی ها توجه نکرده اند که موازین، جمع میزان است و نه موزون. چیزی که داخل ترازو گذاشته میشود را موزون گویند و خود ترازو را میزان میگویند. بعضی گفته اند ترازو که سبک و سنگین ندارد! اونی که روی ترازو میذاری سبک یا سنگین است. پس ثقلت موازینه و خفت موازینه، چیزهای روی ترازوست. پس خدا مجاز به کار برده به علاقه‌ی ظرفیت.

رد نظر: اگر میخواست اینو بگه، میگفت من ثقلت اعماله، وزنه،...

اصل بر حقیقت است و اگر نتوانستیم سراغ مجاز میرویم. خلاف اصل، دلیل میخواهد.

بعضی ها میگویند موازین، جمع میزان است. میزان یعنی ترازو و معیار. معیار کل شیء بحسبه. میزان کل شیء بحسبه. ترازو و معیار هر چیزی به حساب خودش است. معیارِ وزن و جرم، ترازو است. معیار دما، دماسنج است. معیار اندازه، متر است. معیار، یک امر منحصر در مادیات نیست. معیارهای معنوی هم داریم. بحث بر سر معیارها و میزان های سبک و سنگین است. (ترازوها میتواند یکی باشد اما معیارها متفاوت است. رفتارهای انسان هم معیار دارد. مثل وزن ما که ثابت است اما در سیاره های مختلف، متفاوت است)

مراد از این سبکی و سنگینی چیست؟ نسبت به کجاست؟

در دنیایی زندگی می کنیم که بعضی معیارها سنگین و برخی سبک تلقی میشود. مثال: انسان گمان میکند که معیار او برای سنجش، ثروت است. لذا در نظر او هر رفتاری که ثروت افزایی بیشتری داشته باشد، ارزش بیشتری دارد و هر رفتاری که ثروت افزایی کمتری داشته باشد، ارزش کمتری دارد. چون معیار او برای سنجش، ثروت است. کسی دیگر معیارش برای سنجنش رضایت الله است.

روی ترازویی که سیب زمینی و پیاز وزن میکنند، اگر انگشتر طلا بگذاریم، وزنش را نشان نمیدهد. چون این ترازو سنگین تر است از کشیدن چنین چیزی. اگر کسی ترازوی خود را رضایت الله بست، هر رفتاری در این ترازو، ارزشمند نیست.

انسان ها همواره با یک معیاری میسنجند و رفتار میکنند. پیدا نمیشود انسانی که معیاری برای سنجش ندارد. حالا این یا معیاری مادی است یا الهی. هنوز هم به سبکی و سنگینی آن کار نداریم آ

فاما من ثقلت موازینه...کسی که موازینش سنگین بوده است. در کجا؟ دنیا

و اما من خفت موازینه....کسی که موازینش سبک بوده است. در کجا؟ دنیا

اما این سبکی و سنگینی کجا فهمیده شده؟ امروز!

در این عالم اتفاقی قرار است بیفتد که اذا وقعت الواقعه... روزی که هر بالایی میاد پایین و هر پایینی میره بالا

ارتباط بین ابتدا و این بخش سوره اینجاست!

از ابتدای سوره:

آن حادثه ی کوبنده. ویژگی حادثه ی کوبنده این است که میکوبند. کلا اذا دکت الارض دکا دکا. چیست آن حادثه ی کوبنده؟ اصلا نمیشه گفت چیست! فقط همینو بگم که یوم یکون الناس... روزی که مردم پراکنده میشوند مانندپروانه‌ها و ملخ های پراکنده و تکون... و کوه ها مانند پشم های زده شده میشوند. نرم و بی ارزش و سبک.

چرا ازکوه مثال زد؟

توی دنیا اگر بشر میخواست از امر مستحکم مثال بزنه که استقرارش ثابت و هیچی تکونش نمیده، میگفت مثل کوه. حالا خدا میگه کوه ها. قبل تر گمان این بود که سنگین تر از کوه نیست اما این واقعه ی کوبنده، محکم ترین چیز در دنیا را هم در هم میکوبند، پس خیلی عظیم است.

امروز میشود فهمید کدوم موازین سبک بوده و کدوم ثقیل.

آنچه مظهر دنیا و مادیات بود در این روز کوبنده، کوبیده شد و وزن و ارزش خود را از دست داد.

من این اقدام را کردم تا ثروتمند شوم، اما ثروتمند شدن امروز معیار سبکی است. من، این اقدام را کردم تا قدرتم در مقابل ضعیفان افزوده شود اما امروز معیار سبکی است. من این اقدام را کردم تا رضایت الله را کسب کنم، و امروز معیار سنگینی است چون مظاهر معناست و بقا دارد

بروید سراغ معیارهایی که ثابت باشد که با حادثه ی کوبنده ی قارعه، از بین نرود. این معیارها را پیدا کنید که نحوه ی سنجیدنش در این دنیا و آن دنیا تغییر نکند و ارزش خود را از دست ندهد.

با کلی طلا که با ترازوهای دنیا کشیده اید اگر بروید به دنیای دیگری که طلا هیچ ارزشی ندارد، آنگاه هرچه وزن طلای شما باشد، اما چون با ترازویی سنجیدید که اینجا دیگر ارزشی ندارد، ضرر کرده اید.

با حوادث مختلف، معیار و ارزش ترازوی شما از بین نرود.

(ارزش دنیوی وجود دارد، اما دوام ندارد

سوره های قرآن، یک حقیقت را فقط از یک شاخه بررسی نمیکنند. حقیقت قیامت یک حقیقت ثابت است. یک حقیقت را از جانب های مختلف بررسی می کند.

در دنیا، خداوند موازینی پیش رویش گذاشته. موازینی که میشود ارزش دنیوی را کسب کرد و موازینی جهت کسب ارزش معنوی)

معیار سنگین را اگر همین امروز هم چیزی روش بذاری، درست و سنگین وزن میکنه ولی معیارهای سبک، هنگام واقعه ی کوبنده، ارزش خود را از دست میدهند.

پروانه بر ملخ ترجیح دارد. چرا؟

ویژگی پروانه در پرواز، سبکی آن است و برای همین در یک خط مستقیم حرکت نمیکند و با ذره نسیمی منحرف میشود حرکتش. در آن روز هم، بحث از سبکی ای است که پیرو قارعه اتفاق افتاده. آن روز مشخص میشود که وزن داشتن، چقدر ارزش دارد.

از ابتدا:

آن حادثه ی کوبنده، چیست آن حادثه ی کوبنده. و تو چه میدانی که چیست آن حادثه ی کوبنده. (چرا میگه یکون الناس. چرا نمیگه یکون الانسان؟ انسان به ریشه های خلفتی او برمیگردد اما وقتی میگویند ناس، اشاره به بُعد جمعیتی دارد. مردمی که هرکدوم با یک ارزشی در این دنیا زندگی می کردند)

اینا که ناس هستند، جبالش که سنگین ترین بود هم وزن خودش را از دست داده و روی هواست! آن روز مگر چه اتفاقی افتاده که معیارها عوض شده؟ قارعه آمده و ارزش ها را عوض کرده.

حالا مشخص میشود که کدوم معیار حقیقتا سنگین بود و کدوم معیار سنگینی اش مجازی و مقطعی بود

لذاست که میگویند علی ع میزان است. اگر کسی رفتارش را با علی ع سنجید، هر رفتاری در این ترازو وزن پیدا نمی کند. هر رفتاری که علی ع میپسندد و دوست دارد، ارزش دارد.

البته خداوند از سر اوج رحمتش از این واقعه خبر میدهد. (نامهربانی این است که نگفته، خداوند این قارعه را انجام دهد. ولی خداوند خبر غیبی را داره رایگان اطلاع میدهد!)

بعد از آنتراکت

مقدمه ی این سوره: سبک شدن مظاهر مادیات

قارعه، اتفاقی است که حقیقت آن کوبندگی است.

مخاطب سوال میپرسد که چه چیزی را میکوبد؟

خداوند با دو جمله جواب میدهد: یوم یکون الناس... و تکون الجبال...

مخاطب از جمله ی دوم این را میفهمد که دنیا ولو مستحکمترین مظاهرش، نابود میشود در آن روز و وزن و ارزش خود را از دست میدهد. و از جمله ی اول هم میفهمد که معیارهای دنیوی هم نابود میشود. تعلقات دنیوی هم از دست میرود، فلذا بی وزن و معلق میشوند. (وقتی کسی همه ی دارایی اش در محدوده ی دنیا بوده است، با نابودی دنیا، همه ی دارایی اش رفته است. نه که شخص رفتاری در این دنیا نداشته، بلکه امروز ارزشش را از دست داده. حالا نقطه ی مقابل که باقی می ماند چیست؟ ارزش های معنوی. زیرا قارعه به ارزش ها و معیارهای معنوی، آسیب نمیرساند.)

اگر بتونی کسی رو پیدا کنی که امروز هم موازینش سنگین باشد، در آن زندگی رضایت بخش است. چون رفتارها در این معیار هنوز قابل سنجش است.

در نقطه ی مقابل داریم که فاما من ثقلت موازینه. وقتی ترازو را وسط میگذارد، امیرالمومنین ع است. لذا امروز هم که وزن میکند. سنگین است. چه میشود حالا؟ فهو فی عیشه راضیه. در یک زندگی رضایت بخش است. پس باید همه ی خواسته های او را برآورده کند. اما دیگر توضیح جزئیات را نمی دهد.

ختم سوره در جایی است که بحث مهم سوره است: و اما من خفت موازینه

هرچه عمل روی ترازو می ریزد، چیزی نشون نمیدهد. یک کوه هم که عمل داشته باشد، کالعهن المنفوش است. فامه هاویه. تعبیر دقیقی است. مادرش هاویه است. مادر، وقتی کودک را در آغوش میگیرد، کامل احاطه میکند. یعنی هاویه، او را اینگونه در بر میگیرد. علاوه بر اینکه اشاره به این دارد که: امّ هر چیز، نقطه ی رشد و نمو و ریشه ی اوست. (علوم مادری یعنی علوم اساسی و اصلی) گویا با اصل خودش برمیگردد. اصل موازینی که انتخاب کرده بود، هاویه بود. موازینی است که او را سقوط میدهد. سقوط دهنده بود. و تو چه میدانی آن مادر دلسوز چیست؟ آتش است

صدر و ختم سوره:

القارعه..ما القارعه.. و ما ادراک ما القارعه

فامه هاویه....و ما ادرک ماهیه....نار حامیه

وقتی توصیفش انقدر سنگین است، اگر ببینمش دیگه چی میشه!

لذا باید هنگام انتخاب میزان و معیار، دقت کند

(از ابتدای سوره تا ابتدای آیه 6 مقدمه است، و مابقی تا انتهای آیه، ذی المقدمه)

انجام هر رفتاری، حکایت از میزانی دارد. رفتارِ بی میزان وجود ندارد.

«ماهیه»، همان «ما هی؟» است که منظور همان «هاویه» است. «ه» آخر آن، سَکت است که برای تناسب انتهای آیات است.

یکی از لوازم حمی، حمایت است. اما از معانی آن سوزاننده بودن است.